

نسخه ناسخه و عبداللطیف

کوروش منصوری*

عبداللطیف بن عبدالله العباسی، از بزرگان علم و ادب، دبیران، منشیان و مستوفیان دوره شاهجهان بود. وی در حالی که به کارهای دیوانی اشتغال داشت، از پژوهش، کند و کاو و بررسی در پیرامون زبان، تاریخ و ادب فارسی دقیقه‌ای کوتاهی و غفلت نورزید. آثاری که از وی به جای مانده، خود مؤید و گواهی است صادق بر ادعای نگارنده که به ترتیب اهمیت آنها گزارش داده خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

متأسفانه از زادگاه دقیق و زادروز وی اطلاع درستی در دست نیست؛ تنها همین اندازه دانسته شد که وی در سده ۱۱ هجری در دوره شاهجهان می‌زیسته و معاصر با ملا محمد صوفی مازندرانی بوده. اما درگذشت وی در سال ۱۰۴۹ هجری اتفاق افتاده؛ با اینکه شیخ آقا بزرگ تهرانی سال درگذشت را ۱۰۴۸ هجری ذکر و ضبط کرده است.^۱

عبداللطیف ملقب به القاب و مفتخر به افتخاراتی بوده که به پیوست نامش - گاه پیش، گاه پس - یاد می‌شده:

”ملا عبداللطیف عبدالله گجراتی، چون روزگاری در خدمت لشکر خان مشهدی^۲، سمت منشیگری داشته و در سفر و حضر با وی بوده، به عبداللطیف

== کارمند مرکز تحقیقات فارسی رابرتی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. هند.

۱- رک: الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت، ج ۱۸، ص ۳۲۱.

۲- لشکر خان ابوالحسن مشهدی از امرای جهانگیر پادشاه بود. از آغاز سلطنت شاهجهان تا سال چهارم (۴۱-۱۰۳۷ ه) حکومت کابل را داشت. در سال پنجم به حراست دهلی مأمور شد. در سال ششم (۱۰۴۳ ه) از خدمات دیوانی برکنار گردید و به حج رفت و از آن جا به مشهد بازگشت و سرا و رباط بنیاد نهاد و املاک بسیار خرید و همان جا درگذشت. (مآثر الامراء، ج ۳، ص ۸-۱۶۳).

لشکرخانی معروف بوده. وی همراه لشکر خان مشهدی، چندی به دست ملک عنبر حبشی^۱، در قلعه دولت آباد زندانی و به زنجیر بود. در رمضان سال ۱۰۴۷ هجری به خطاب «عقیدت خانی» مفتخر گردید. در ذی القعدة سال ۱۰۴۷ هجری به علت بیماری ممتد، از خدمت تن معاف شد و در سال ۱۰۴۹ هجری درگذشت^۲.

همانگونه که پیشتر یاد شد، عبداللطیف عمری را در کار دیوانی گذرانید و به مراتب

بالا و مقامات بسیاری نیز نایل شد:

”از سوانح این احیان، ارسال مکرمات خان دیوان بیوتات^۳ است به طریق رسالت به بیجاپور، و عبداللطیف دیوان تن^۴ به گلکنده...“^۵

”... روز دیگر، عبداللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحصیل پیشکش

عالی از والی آن ولایت، جبین از زمین بوس آستانه خلافت نورانی ساخت...“^۶

”... و در حضور فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبداللطیف، بر قرآن مجید

دست گذاشته^۷، قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده‌ام، از من سر نزنند“^۸.

۱- ملک عنبر، سرکرده سپاه حبشی دکن. (عمل صالح، محمد صالح کنبوه، مجلس ترقی ادب، لاهور.

تصحیح دکتر وحید قریشی، ج ۱، ص ۱۰۰ بدقیق از تاریخ تذکره‌های فارسی؛ احمد گلچین معانی، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۹۵).

۲- رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۹۷-۵۹۰.

۳- اداره‌ای که مسؤول ثبت و نگهداری کلیه اموال پادشاهی بود.

۴- دیوان تن یا دفتر تن. اداره‌ای که مسؤول آئینه و تجهیزات جنگی اشراف، درباریان و شخص پادشاه بوده که در دفتر ثبت و نگاشته می‌شده.

۵- رک: عمل صالح، ج ۲، ص ۱۲۳، با عنوان: نیرنگ نمایی دولت روز افزون، در باب زود گشایی ابواب قلاع حصینه «اوندچیه»، «چوراگده» و «دهامونی»، و آوارگی ججهار با سایر مستبان و پیداشدن جمیع خزینه‌های دیرینه او و پدرش.

۶- همان: ۱۵۷، با عنوان: عرضداشت عادل شاه. ۷- منظور عبدالله قطب الملک است.

۸- رک: عمل صالح، ج ۲، ص ۱۵۸، با عنوان: عرضداشت قطب الملک.

"... و منصب ملا عبداللطیف به افزایش دو صدی - پنجاه سوار، نهصد و دو صد سوار^۱ قرار یافت"^۲.

"چون عبداللطیف، مخاطب به عقیدت خان^۳ که سر به راهی دفتر تن به او متعلق بود، از کثرت غلبه بیماری به امور مرجوعه نمی توانست پرداخت، دیانت رای دفتردار خالصه را به منصب هزاری ذات^۴ و صد و پنجاه سوار برافراخته، این خدمت نیز به او تفویض نمودند..."^۵

"... و ملا سلطان محمد دیوان و عبداللطیف و عبدالرؤف مستوفیان^۶ و ملا عاشور، دیوان بیوتات نذر محمد خان، به آستانه والا رسیده، سرمایه سعادت اندوختند"^۷.

"سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان مشهدی بود. بعد از ترک منصب آن^۸ و الامکان، در سرکار جهان مدار به خدمت دیوانی تن، و خطاب عقیدت خانی و منصب هزاری و چهار صد سوار، سرافرازی یافت..."^۸

۱- مقام و مرتبتی بوده که از سوی پادشاه تفویض می شده؛ یعنی نهصد پیاده و دویست سواره در رکاب و به فرمان او بودند.

۲- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۱۶۸، با عنوان: تفویض یافتن سرتاسر ممالک جنوبی به شاهزاده والا کبیر بلند اختر، سلطان محمد اورنگ زیب، بهادر جوانبخت و مرخص شدن آن نامور به خیریت و خوبی و شرح دیگر سوانح دولت ابد پیوند.

۳- لقب و مرتبتی بوده از سوی پادشاه؛ بدین منظور که شخص از مقریان و مؤلفان شاه می شده.

۴- درجتی بوده که شخص دارای هزار پیاده نظام می گشته که در رکابش انجام وظیفه می کردند.

۵- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۲۴۱، با عنوان: کیفیت سرافرازی یافتن شاهزاده های والا هقدار و نویسان نامدار و آرایش محفل نوروزی.

۶- بزرگترین مسوران مالیاتی یک ناحیه؛ سر دفتران اهل دیوان که از دیگر محاسبان حساب می گرفتند.

۷- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۴۲۲، با عنوان: فرستادن ارسلان بیگ با فتحنامه بلغ و بدخشان، نزد دارای ایران.

۸- همان؛ ج ۳، ص ۴۴۰، با عنوان: عبداللطیف گجراتی لشکر خانی.

از آن جا که عبداللطیف در شهرهای بسیاری رخت اقامت افکنده، منسوب به همان جای ها نیز گشته و در مراجع مختلف این گونه یاد شده است:

"شیخ فاضل بزرگ، عبداللطیف بن عبدالله العباسی الاکبر آبادی"^۱؛ «عبداللطیف عباسی گجراتی»^۲؛ «عبداللطیف فرزند عبدالله کبیر عباسی یزدی گجراتی»^۳؛ «عبداللطیف بن عبدالله الکبیر العباسی الیزدی»^۴.

در باره علم، فضل و انشانویسی وی، محمد صالح کنبوه در ذیل طبقه ارباب انشا می نویسد:

"عبداللطیف گجراتی لشکر خانی، فکر تیز گردش مرحله پیمای جاده سخن است، و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت. بر آیین نثر طرازان پیشین - در شیوه سخن - داد نکته سنجی می دهد و در باریکی های سخن نازک و زنگین، طبع روانش مانند آب در ریشه های گل فرورفته، آن باریکی ها را به روی آب می آورد. اگرچه معنی غریب در کلامش کمتر است، اما سخنانش آینه وار صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده، بی توجیه به وجه احسن از آن روی نماید"^۵.

آثار عبداللطیف

۱) نسخه ناسخه مثنوی (تصحیح انتقادی، تنقیح و تحشیه مثنوی مولوی) که مبسوطاً و مفصلاً درباره آن گزارش داده خواهد شد.

۱- رک: نزهة الخواطر و بهجة السامع والنواظر؛ علامه عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، دائرة المعارف عثمانیه. حیدرآباد. ۱۴۱۱/۵/۱۹۹۰م. چاپ سوم، ج ۵، ص ۲۵۳. ش ۳۹۳.

۲- رک: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۴۰-۱۶۳۹.

۳- فهرست نسخه های خطی فارسی؛ احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه ای تهران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۱۳۷۱.

۴- الذریعه؛ ج ۱۸، ص ۳۲۱.

۵- رک: عمل صالح؛ ج ۳، ص ۴۰-۳۳۹.

۲) لطائف اللغات: فرهنگ لغات و اصطلاحات مثنوی مولوی است که تمام لغاتی را - فارسی، عربی، ترکی و سریانی - که در مثنوی بکار برده شده، یا لغات مشترک میان دو یا چند زبان را به ترتیب ابواب و فصول، مبتنی بر حرف اول و آخر کلمات با گذاشتن اعراب آنها، معنی کرده، مدون ساخته و نظام داده و تقریباً برای هر کدام آنها - نسبت به اهمیت و جایگاهشان - گواه بیت یا ابیاتی از سخن سرایان فارسی آورده است.

به جرأت می‌توان گفت، فرهنگی را که عبداللطیف پس از دوازده سال پژوهش و بررسی، با کمک شاگرد خود مولانا ابراهیم دهلوی در شش هزار مدخل به پایان رسانده، بهترین و زیبنده‌ترین فرهنگ مثنوی مولوی است که برای زمان خود، نیز اکنون درخور توجه است. باید یادآور شد وی از امهات و اهم کتب فرهنگ لغات و اصطلاحات، مثل: صراح، کنز، قاموس، جهانگیری، کشف، مؤیدالفضلا، شرح اصطلاحات صوفیه ابن عطا و عبدالرزاق کاشی و... بهره جسته که همین امر بر ارزش و مایه‌ور بودن پژوهش و دانش وی از یک سوی، و اشراف و تسلط وی در امر مرجع‌شناسی و روش تحقیق از سوی دیگر افزوده است.^۱

نمونه‌ای از لطائف اللغات عیناً از فرهنگ نویسی فارسی^۲ نقل می‌شود:

اقصا (ع آ)؛ (به فتح) دورتر، و (به کسر) دور کردن و به پایان چیزی رساندن.
آسا (ف آ)؛ هفت معنی دارد...

قتق (ت ت)؛ (بضم تین) مهمان، و (به فتح) نیز آمده.

- ۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ج ۳، ص ۱۹۵۰ و ج ۵، ص ۳۵۰۸؛ الذریعه: ج ۱۸، ص ۳۴۱؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان: دکتر شهریار نقوی، وزارت فرهنگ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۲- ۱۸۲: تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۷-۵۹۶؛ فهرست نسخه‌های فارسی موزه ملی پاکستان: کراچی، سید عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲ ش. ص ۶۳۹.
- ۳- یعنی، کلمه عربی است.
- ۴- یعنی، کلمه فارسی است.
- ۵- یعنی، کلمه ترکی است.

۳) مرآت الحقایق: این کتاب که در تصحیح و شرح حدیقه سنایی است، در مراجع مختلف از آن به نامهای دیگری نیز یاد شده: لطائف الحدائق من نفایس الدقایق؛ مرآت الحدائق. تصنیف کتاب در سال ۱۰۳۸ هـ بوده.^۱

۴) مرآت المثنوی: دیباچه شش دفتر را که پیش‌تر تصحیح و نگاشته بوده، جدا کرده و دیباچه هفتمی بر آن نوشته و تاریخ اتمام آن ۱۰۳۲ هجری است.

منه‌ی عقل سال تمامی آن به صدق گفت: «انصرام یافته دیباچه لطیف»^۲

۵) خلاصه الشعرا: تذکره شعراست که پس از آنکه تذکره بتخانه ملا محمد صوفی مازندرانی نگاشته شده، دیباچه مفصلی در آغاز به نام لشکر خان مشهدی نوشته و ذکر پادشاهان و مشایخ معروف آن دوره را بر آن افزوده و در هفت طبقه به نام شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه غازی و میر عمادالدین محمود الهی همدانی از ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۲ هجری به پایان رسانیده است.^۳

۶) لطائف المعنوی من حقایق المثنوی: شرح برخی از ابیات مشکل فارسی، اصطلاحات، اشارات قرآنی - درج یا اقتباس - احادیث، ترجمه اشعار عربی و دیباچه‌های مثنوی است. آن را به خواهر برخی از اخوان الصفا به نام پادشاه جم‌جاه شاهجهان، به رشته نگارش درآورده. در حقیقت این شرح، پس از مرآت المثنوی (نگاشته در سال ۱۰۳۲ هـ/۱۶۲۳ م) و نسخه ناسخه است. عبداللطیف تمام حواشی که بر نسخه ناسخه نگاشته، به آن افزوده و آن را مایه‌ورتر نموده است.^۴

۱- رک: فهرست مشترک: ج ۳، ص ۳۵-۱۸۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ج ۲، ص ۱۳۷۱؛ نزهة الخواطر: ج ۵، ص ۲۵۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۵۹۷. (در تاریخ تصنیف مرآت الحقایق، اختلاف نظر بسیار است و روشن نشد کدام درست است).

۲- تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۵۹۵.

۳- رک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ج ۲، ص ۱۳۷۱؛ تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۹۴-۵۹۰.

۴- رک: فهرست مشترک: ج ۳، ص ۴۰-۱۶۳۹؛ نزهة الخواطر: ج ۵، ص ۲۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ج ۳، ص ۱۹۵۰؛ تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۵۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان: ۶۳۹.

۷) نسخه ناسخه: پیش از آنکه به قالب و محتوای نسخه ناسخه پرداخته شود، بنده ضرور دانست درباره القابی که عبداللطیف برای حضرت مولانا گلچین کرده است، اشاره کند.

عبداللطیف به گونه ای شایسته همه القاب را به پیران و بزرگانی که هر کدام به نحوی از انحا با حضرتش ارتباط تنگاتنگ دارند به مقتضای: «العاقل یکنیه الاشارة»، منسوب و مربوط می کند که یقیناً این خود فصاحت و بلاغت مصحح از یک سو، و آرامش قلب و زلالی دل وی را از سوی دیگر می نمایاند.

۱- سلطان العاشقین: سلطان العلماء بن حسین الخطیبی، پدر بزرگوار حضرت جلال الدین محمد بلخی رومی که پرورش و آموزش صوری و معنوی حضرت ایشان را تمام و کمال در دست داشت.

۲- برهان المحققین: برهان الدین محقق ترمذی که پرورش و آموزش ظاهری و باطنی حضرت مولانا را پس از درگذشت پدر بزرگوار ایشان - بهاء الدین ولد - به عهده گرفت و ایشان را به مدارج بالای علم و معرفت رهنمون شد.

۳- شمس الواصلین: شمس الحق ملک داد تبریزی که با دیدارش آتش به هستی حضرت مولانا زد و در حقیقت سیر و سلوک ناب و زاد دوباره حضرت مولانا از این دوره آغاز می شود. دلباختگی و مستی، سماع و نوا و به یک سو افکندن درس و مکتب، همه و همه در این دوره سراسر عشق و شور و شیدایی رخ می دهد.

۴- حسام الطالبین: حسام الدین چلبی که مولانا عکس رخ یار یعنی شمس را پس از ناپدید شدن وی در او می بیند و همه چیز خود را در حسام الدین فانی می گرداند؛ تا جایی که به خواهش او مثنوی را می نگارد و در برخی جایها آن را حسامی نامه نامگذاری می کند.

۵- صلاح المسلمین: صلاح الدین زرکوب که از بازاریان بی سواد، اما معرفت شناس بود و با جرقه ای و رخدادی دل به حضرت ایشان می دهد و این دل دادن، دل گرفتن را نیز

در پی خود دارد تا جایی که مولانا صلاح الدین را از اکابر عرفا و اعاظم علمای قلب بر می شمارد.

قالب نسخه ناسخه

نسخه ناسخه یا ام المثنویات که به گفته عبداللطیف: "چون نسخه اول که آن را ام المثنویات توان گفت و بی تکلف آن، نسخه کریمه را همان حقی که مادر را در پرورش طفل می باشد بر جمیع مثنویات ثابت و محقق است و آن قدر که در امکان بشری و قدرت انسانی گنجد و میزان طباع سلیمه و اذهان مستقیم سنجد، سعی در صحت لفظ و معنی این نسخه بکار رفته و دقیقه ای از دقائق احتیاط فرو گذاشت نشده"، بهترین و کامل ترین نسخه مثنوی است.

نخستین بار) در سال ۱۰۲۴ هـ ق در آهن پوشان افغانستان - نزدیک کابل - در مدت

۳۵ سال به دست استادانی مثنوی پژوه با شصت مثنوی مقابله شده؛

دومین بار) در سال ۱۰۲۵ هـ ق در پشاور با چهار پنج مثنوی مقابله شده؛

سومین بار) در سال ۱۰۳۰ هـ ق در حین گذشتن از دکن نظری افکنده شده؛

چهارمین بار) در سال ۱۰۳۱ هـ ق در برهانپور با برخی از مثنوی شناسان و پژوهان،

این نسخه با چهار مثنوی دیگر که در صحت و درستی همتا نداشت، مذاکره شده و نسبت به شصت مثنوی که آنها با بیست مثنوی دیگر - جمعاً هشتاد مثنوی - مقابله شده؛

از آن جا که در حین تحقیق، تفحص و مقابله، جرح و تعدیل بسیار رفته و

آشفستگی هایی بوجود آمده بود، نسخه مسلمه را پیش کاتبی مثنوی دان و مثنوی خوان

سپرده که با وی پیشتر مذاکره شده بود. نسخه یکبار خوشخط و خوانا نگاشته شده و

آیات، احادیث، اقوال و لغاتی که در حاشیه نگاشته شده بود، با روشی نوین و شایسته تر

و به شکل جداول هندسی طرح شده، تا هر کدام معلوم باشد. مربوط به کدام بیت است.

پنجمین بار) نسخه مسلمه را با نسخه اصل دوباره مقابله نموده؛

ششمین بار) آن را نهایتاً با سه چهار نسخه دیگر مقابله کرده و گفته: این شش بار از آن جهت کردم که «نوربخش شش جهت عالم همان تواند بود» و این همان نسخه ناسخه است.

فوایدی را که مصحح درباره نسخه ناسخه یاد می‌کند به قرار زیر است:

(الف) دیباچه شش دفتر را که از اغلاط خالی نبوده، تصحیح کرده؛

(ب) عنوانهای سرداستان که اکثر الفاظش مأنوس الاستعمال نیست، درست نموده؛

(پ) استخراج سوره و آیات قرآنی و برگردان آنها که حضرت مولوی به اقتباس یا اشاره در طی ابیات آورده؛

(ت) هر جا آیات شریفه تفسیر شده، به تفاسیر مفسران رجوع شده و شأن نزول آنها را آورده؛

(ث) استخراج احادیث نبوی (ص) یا اقوال بزرگان و اولیا - چه اقتباس، چه اشاره - و برگردان آنها؛

(ج) الفاظ عربیه و غریبه از کتب لغات عربی و فرهنگ‌های فارسی معتبر (قاموس، طرح، کنزاللغات، نهایت و...)، استخراج و معنی شده؛

(چ) برخی از فواید و عواید اصطلاحات و تشریح برخی ابیات مشکل فارسی را آورده، و آن جا که قافیه‌ها به جهت تصحیف خوانی نادرست آمده، به قواعد مجوزة قافیه درست کرده؛

(ح) اختلاف تعداد ابیات نسخ قدیم و جدید را تمیز نموده و آنچه اولی، انسب و الباقی بوده، در نظر گرفته؛

(خ) ابیات عربی، برگردان شده؛

(د) بر هر شش دفتر، فهرست واضح و لایح نگاشته و در پای قصه و سرداستان، تعداد اوراق و در زیر داستان، عدد ابیات را که کاتبان احياناً اگر بیش را از قلم اندازند، شمارش کرده، به طوری که این مثنوی از لحاظ کمیت بر مثنوی‌های دیگر دو هزار بیت بیشتر دارد و از لحاظ کیفیت - لفظی و معنوی - نسخه‌ای به پای آن نمی‌رسد؛

(ذ) هر دفتر، جداگانه تصحیح شده و به صورت شش دفتر مشکل گرفته؛

(ر) برای اینک نسخه از نسخ دیگر ممتاز باشد، زیر پایان هر داستان یا شرح بیت نشانه: لظا یعنی لطائف المعنوی و لطائف اللغات آمده.

نشانه‌های اختصاری

مصحح در متن نشانه‌های اختصاری بکار برده و هر جا که حرف «ز» آمده، منظور زایده است؛ یعنی با سبک و سیاق و اصطلاح مثنوی مناسبت ندارد؛ هر جا حرف «ع» آمده، منظور عربی؛ هر جا «ف» فارسی؛ و هر جا «مص»، مراد مصدری است.

باید گفت مصحح با تیزهوشی و زیرکی، مدبرانه برای نسخه مثنوی خود، نظام، قرارداد و نشانه‌هایی را برگزیده تا اگر دست تطاول روزگار و دزدان بی‌رحم دور از کار بر آن چیزی بیفزایند یا بکاهند، آشکار باشد.

محتوای نسخه ناسخه

از لحاظ سبکی مصحح در شرح بیت، اصطلاح یا اشارت قرآنی، بسیار موجز سخن می‌راند: زانکه شاکر را زیاده وعده‌هاست آنچنانکه قرب مزد سجده‌هاست

"مضمون به این آیت است که در سوره ابراهیم واقع شده: لئن شکرتم لازیدنکم. اگر شکر کنید بر نعمتهای من، هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را؛ لظا".

در مقدمه نسخه ناسخه که در پایان مقاله عیناً از دو نسخه هند (علی‌گه) و ایران (مجلس شورای اسلامی) نسخه برداری و مقابله شده و خواهد آمد، مصحح در کلامش از اطناب بسیار بهره می‌برد تا جایی که لب و اصل مطلب از هم گسسته می‌شود و خواننده را به دوباره خوانی می‌اندازد. بکار بردن آیات شریفه قرآنی و احادیث، اقوال بزرگان ادب و عرفان در جای جای کلام وی هویدا است.

نتیجتاً باید اعتراف نمود در آن زمان با حداقل امکانات پژوهشی، چنین کاری بسیار درخور ستایش و قدردانی است و حتماً در آینده باید این نسخه شریف به دقت با نسخ نیکسون و قونیه مقابله شود تا گرانبیگی و ارزشمندی آن نمودار گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نسخه ناسخه مثنویات سقیمه و مثبت و مروج نسخ صحیحه مستقیمه که به ظاهر مصداق حال و مرآت منور مقال صدق مآل خدمت مولوی معنوی است و در حقیقت لمعه‌ای از لمعات انوار حضرت نبوی، بل اشعه‌ای از اشعات شمس ملت مصطفوی، کتابی است مستطاب و کلاسی است فصل الخطاب که اول مرتبه در سنه اربع و عشرين و الف هجری^۱ در آهن پوشان افغانستان، تیراه^۲ کابل با مثنوی که استادان کامل این طریقت آن را به دفعات در مدت سی و پنج سال با شصت مثنوی مقابله کرده - بعد از جرح و تعدیل بسیار - درست ساخته بودند و در کمیت و کیفیت تمام داشت مقابله شده و دفعه^۳ ثانیه در سنه خمس و عشرين و الف^۴ در یولم کدر و غیره از مضافات پیشاور با چهار پنج مثنوی دیگر محاذات یافته و کثرت^۵ ثالثه در سنه ثلثین و الف^۶ در حین توجه دکن با عزیزی که رفیق سفر بود، مناظره شده و مره^۷ رابعه، در سنه احدی و ثلثین و الف^۸ در دارالحضور و بیت السمرور برهانپور در خدمت بعضی از افاضل و اهالی روزگار که بارها اوقات قدسی سمات خود را به تحقیق این نسخه منیفه صرف نموده، با وجود سمو استعدادات ظاهری و علو درجات باطنی پیش صاحبان حال و فارسان مضممار قال سند بکرده بودند و مکرر به تدریس آن اشتغال نموده، کمال ممارست و مهارت داشتند به طریق تحقیق معانی با چهار پنج مثنوی دیگر که هر کدام در صحت نظیر و ثانی نداشت، مذاکره شده و در این

۱- ۱۰۲۴ ه.ق.

۲- شهری خودمختار، هم مرز افغانستان و پاکستان؛ اکثر مردم آن شیعه امامیه‌اند و اقوام «توری».

«بنگش» و «اورکزی» جزو این مذهبند و زبان‌شان پشتو است.

۳- ۱۰۲۵ ه.ق.

۴- ۱۰۳۰ ه.ق.

۵- ۱۰۳۱ ه.ق.



چهار پنج مرتبه سوای آن نسخه اول که با شصت مثنوی مقابله شده بود و شاید با بیست مثنوی دیگر بلکه زیاده مقابله شده باشد که مجموع زیاده بر هشتاد مثنوی می‌شود به حسب کمیت و کیفیت و صحت اگر در کتابخانه‌های اکابر و اعظام عالم بجویند - اگر چه به حسن خط و تذهیب و تقطیع و افزونی ثمن و قدم زمان تحریر، تفوق داشته باشد - اغلب آن است که نسخه متصف به این صفات کمال معنوی یافت نشود؛ چه اعتقاد بنده نحیف و ذره ضعیف عبداللطیف بن عبدالله العباسی - عفی عنهما - که راقم این حروف و ساطر این سطور و متنبع و مصحح این مثنوی است، آن است که در زمان حضرت سلطان العاشقین، برهان المحققین، شمس الواصلین، حسام الطالبین، صلاح المسلمین، اسوة السالکین، قطب العارفین، قدوة المدققین، وارث حقایق کمل المرسلین، مولانا جلال‌الدین محمد رومی - نورالله مرقده الی یومنا هذا - دست سعی و اجتهاد احدی به این طریق، پرده سقم و خطا از روی شاهد این کتاب برداشته و به این روش مستقصی در تحقیق و تصحیح و تنقیح این نسخه - من اوله الی آخره - نکوشیده و به این مثابه تأکید و تعید نورزیده و چندین نسخه که اعزه بر صحت و درستی آن اعتقاد و اعتماد تمام داشتند دیده شد، هیچ کدام صد یک در این مراتب مذکوره به نظر در نیامد. مولوی اعظم، در اول دیباچه دفتر اول مرقوم کلک حقیقت سسلک گردانیده‌اند که مثنوی اصول اصول دین و یقین - وفقه الله الاکبر و شرع الله الازهر - است و اکثر قصص و داستانهای این کتاب حقایق نصاب، موافق به نصوص قرآنی و احادیث نبوی و مسایل فقهی و قواعد کلامی و اقوال اولیا و احوال اصفیاست و چون فارسی است و به جهت تشحید خواطر خوانندگان و استبشار آیزد منان، قالب افسانه و حکایات را روپوش حقایق و معارف الهی و کونی گردانیده، مغز معانی را در قشر الفاظ و پیمانه قصه و حرف ریخته‌اند؛ چنانچه خود می‌فرمایند:

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

ای برادر قصه چون پیمانه است اندرو معنی مثال دانه است

دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد بیمانه را گر گشت نقل
هرکس افسانه بخواند، افسانه است آنکه دیدش نقد خود مردانه است
آب نیل است و به قبطنی خون نمود قوم موسی را نه خون بود، آب بود^۱

و جهت امتحان طالبان صادق به مقتضی کریمه: «لیبلوکم [ایکم] احسن عملاً^۲»، به سنت
الله تشبیه و تمسک جسته، در ذکر قصص به مدلول: «لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین^۳»
و مفهوم: «و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل^۴»، خواسته اند تنایع و توافق
به سیاق کلام معجز نظام ربّانی محصل گردد و سخن به چندین درجه نازک و باریک شده
و به غایت دقیق و رقیق گشته؛ چه در هیچ یکی از کتب مبسوط علمی هیچکدام از فضلا و
علماء بالله که: «و المراسخون فی العلم^۵»، در حق آنها وارد است به این شرح و بسط و این
توضیح و تنقیح، اعتقادات حقیقه را مدلل و مشخص ساخته و الزام معتزله و جبری و
قدری و فلسفی و دیگر مبتدعان و مخالفان ملت بیضا نداده. و خیلی مهارت و ممارست
در علوم معقوله و منقوله و مناسبت ظاهری و باطنی به اصطلاحات صدق آیات علم
تصوف و حقایق و دقایق آن باید؛ تا کسی ظاهر آن را در نیابد و یک گونه ربطی تواند داد،
تا به بطون و مکنون آن چه رسد! عوام بل خواص، بی غور به غوامض حالی و قالی آن
نمی توانند برد و اگر بعضی به قدر حال اطلاع یافته باشند، از بحر قطره ای و از بصره
تمراهی بیش نیافته اند.

این رسولان ضمیر راز گو مستمع خوانند اسرافیل خو
نخوتی دارند و کبری چون شهبان چاکری خواهند از اهل جهان

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۱۳۶؛ ج ۲، بیت ۳۶۲۲-۳؛ ج ۴، بیت ۳-۳۲.

۲- از نسخه مجلس شورای اسلامی افزوده شد.

۳- هود (۱۱)، آیه ۱۷: «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکار ترید».

۴- الانعام (۶)، آیه ۱۵۹: «هیچ نری و نه هیچ خشکی مگر آنکه در نوشته ای است در شین [الوح محفوظ]».

۵- الاسراء (۱۷)، آیه ۸۹: «و برآستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثال آورده».

۶- آل عمران (۳)، آیه ۷: «و آنان که در دانش استوارند».

تا ادبهاشان بجا گر ناوری از رسالتشان چگونه بر خوری
کی رسانند آن امانت را به تو تا نباشی پیش شان راکع دو تو
هر ادبشان کی همی آید پسند کامدند ایشان زایوان بلند^۱

کمترین معتقدان این کتاب به قدر مقدور و سیاق طاق - تنبّع و تفحص نموده،
اکثر جاها که حضرت مولوی به طریق اقتباس و اشاره به آیه کریمه فرموده اند، آن آیه را از
مصحف مجید و فرقان حمید برآورده با قید سوره و سیپاره که متفحصان شأن و نزول در
پیدا نمودن آن تردد نکشند.

او اگر سهوی یا خطایی به مرور ایام از کتاب واقع شود به آن رجوع نمایند و در
تصحیح لفظ و اعراب قرآنی درنمانند^۲. بر حواشی ایراد نمود و هر جا تصریح و تذکار
آیه متبینه نشده بود، ترجمه و تفسیر و مفهوم آیات معجز سمات قرآنی را به نظم
درآورده اند رجوع به تفاسیر حقایق پذیر نموده، موافق قصه آیات را پیدا کرده نوشت. و
همچنین احادیث حضرت رسالت پناه نبوی - علیه من الصلوة اکملها و اتمها - و اقوال اولیا
و ازکیا که ابیات قدسی آیات مثنوی مطابق آن واقع شده و فی الحقیقت ترجمه و مفهوم
آن است، تحقیق کرده به تحریر درآورد و دیباچه های دفاتر سته که در اصل بیشتر آن
عربی است و تصحیح آن به منزله سته ضروریه صحت وجود مثنوی و از غایت اغلاط و

تحریر کتاب غفلت انتساب کمال سقم داشت و در چندین نسخه که دیده شد صحیح و
درست به نظر درنیامد، و عنوان داستانها و حکایات که عبارات به اشارات آن [هم آ]
مأنوس الاستعمال نیست و اکثر غلط و سقیمه بوده، درست نموده و لغات غربیه عربیه و
الفاظ عجیبه عجمیه و اصطلاحات آن که جامع السنه مختلفه و اقوال متنوعه است و ایراد
آن لایق به شأن و حال مستعدان مطالعه این کتاب دانست - نه عامیانه و مبتدیانه - از

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۹-۳۶۵.

۲- نسخه مج

۳- همان.

قاموس و صراح و کنزاللغه و نهاية جزری و فرهنگهای معتبره فارسیه و سماع ثقات قدسیه مشخص نموده، هر جا ضرور دید، با فواید و عواید دیگر قید کرد و اختلاف نسخه که در ابیات ظاهر گشت، هر کدام را بر حسب سلامت کلام و تناسب الفاظ و جزالت معنی و توافق طرز و اصطلاح مثنوی اولی و انسب فهمید اختیار نموده، مسلم و مقرر داشت و آنچه سست [و^۱] از روی تحریف کاتبان یافت، ترک نمود.

و بعضی ابیات مشکله فارسی که به اعتقاد این اقل العباد، معانی آن خالی از خفای نبود و محتاج به تشریح و توضیح می دانست، درخور دانش فاطر و دریافت ناقص خود در هر دفتر بر حاشیه همان بیت تشریح داد و ابیات عربی را هم آنچه ضرور می دانست و خالی از اغلاق لفظی نبود، ترجمه نوشت.

او در تحت حواشی لفظ من لطائف المعنوی که واردات و تحقیقات طبع ناقص این ذره حقیر به آن مسمی گشته قید نموده، در زیر تحقیق لغت علامت لطا که کنایت از لطائف اللغات باشد، این نحیف در لغات مثنوی مدون ساخته و فواید و قیود ضروری دیگر را مرقوم گردانید. اگرچه بر ناقدان بصیر، طرز کلام هر کس ظاهر است و طبع سلیم و ذهن مستقیم خود تفرقه سره از ناسره می کند، لیکن چون از بعضی بوالفضولان مقلد تصرفات بی موقع مشاهده افتاد، معلم ساختن حواشی و لغات و فواید ضرور دانست. اگر احياناً غیری از عندیات خواهد چیزی نویسد، بی تأمل بر صیرفیان رشتنه بازار سخندانی ظاهر گردد که از تحقیقات اقل العباد نیست. و بر بعضی ابیات که در کتاب قید نموده شد، عبارت «ز» زایده است که به طرز و اصطلاح مثنوی مناسبت ندارد و هر جا در تحت حرفی «ع» نوشته شده، کنایت از عربی و هر جا «ف» فارسی و هر جا «مص» مراد مصدری است [و^۲]. و به استدعای جمعی از اخوان الصفا و خلان الوفا، شرح ابیات مشکله فارسی و ترجمه اشعار مفصله عربی و آیات معجز سمات قرآنی و احادیث متبرکه نبوی

۱- همان.

و اقوال اصفیا و اولیا که بر حاشیه این نسخه شریف ایراد یافته بود، علیحده نیز به قید داستان و بیت - دفتر دفتر، جدا جدا - تدوین نموده، نسخه بر نسخه ترتیب داد که مختصری باشد مفید، جهت استفاده طالبان این مقصد و منحصی باشد مفیض، جهت انتفاع پژوهندگان این مطلب و آن را به لطائف المعنوی من حقائق المثنوی مسمی ساخت. [و فرهنگ لغات این کتاب را نیز علیحده جمع نموده به لطائف اللغات موسوم گردانید^۱]. و چون نسخه اول که آن را ام المثنویات توان گفت و بی تکلف آن نسخه کریمه را همان حقی که مادر را در پرورش طفل می باشد بر جمیع مثنویات ثابت و محقق است و آن قدر که در امکان بشری و قایت انسانی گنجد و میزان طباع سلیمه و اذهان مستقیمه سنجد، سعی در صحت لفظ و معنی این نسخه به کار رفته و دقیقه ای از دقایق احتیاط فرو گذاشت نشده. امید که در نظر ارباب بصیرت و بصر اصحاب خبرت، مقبول و مستحسن در آید و اگر به مقتضی بشریت در جایی خطای و زللی ظاهر شود به ذیل عفو بپوشند و بعد از تأمل و تدبیر در اصلاح آن کوشند.

غلام همت آن عارفان با کرمم که یک صواب ببینند و صد خطا بکشند اکنون کلمه چند جامعه از احوال حضرت مولوی اولوی و حقیقت مثنوی معنوی که چون قرآن پارسی گفته شده و حضرت مولوی خود در حق مثنوی به این طریق فرموده اند که:

گر شود بیشه قلم دریا میدید مثنوی را نیست پایانی پدید^۲
کریمه: «ولو أتما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یعدّه من بعدة سبعة ابحر ما نفعنا کلمات الله^۳» مصداق حال او می تواند بود. ضرور است که بر صفحه صدق بنگارد و به این وسیله خود را در معرض خریداران یوسف مصر حقیقت درآرد. و هر چند علوشان و

۱- نسخه مج.

۲- مثنوی معنوی، ج ۶، بیت ۲۲۴۷.

۳- لقمان (۳۱)، آیه ۲۷: «و اگر هر چه درخت در زمین است قلم گردد و دریا مرکب. و هفت دریای دیگر از پس نابودی آن بیفزایندش [و با آن بنویسند، کار نوشتن] سخنان خدا، پایان نیابد.»

سمو مکان حضرت مخدومی مولوی و حالت و رتبت مثنوی معنوی از آن ارفع و اعظم است که هر پشه در هوای فضای آن تواند پرزد و هر مور ضعیفی در وادی اظهار و اعلان آن تواند قدم راند، حالت آن مولوی را به سه چهار فقره جامعه که جامع فضایل صوری و معنوی مولانای نورالدین عبدالرحمن جامی - نورالله مضجعه - در نجات الانس ایراد نمود، اکتفا کرد و رتبه مثنوی را به تبیان وجوه و اسرار تأسیس آن بر شش دفتر که به خاطر ناقص اقل العباد رسیده و تا امروز کسی در این معانی نسفته و دست تصرف هیچ ذی ادراکی نقاب حجاب از روی شاهد بکر این مطلب برنداشته و از اتفاقات حسنه آن هم شش واقع شده، احصا نمود. فقرات صدق آیات نجات آنکه، از شیخ مؤیدالدین چندین سؤال کردند که خدمت شیخ صدرالدین قونیوی در شأن خدمت مولوی چه می گفت؟ گفت: و الله، روزی با خواص یاران - مثل مولانا شمس الدین و فخرالدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم - نشستند بودند، سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد. حضرت شیخ فرمود: اگر بایزید و جنید در این عهد بودندی، غاشیه این مرد، مردانه برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی. خوان سالاری فقر محمدی نصیب اوست. ما به طفیل وی ذوق می کنیم. همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند. بعد از آن شیخ مؤیدالدین گفت: من نیز از جمله نیازمندان آن سلطنتم و این بیت بخواند:

لو كان فينا للالهة صورة هي انت لا اكني ولا اتردد

و از وجوه سته مذکوره دفاتر سته اول آنکه، چون ایجاد عالم کون و فساد نمودی، آیه کریمه: «ان ربکم الذی خلق السموات والارض فی سته ایام ثم ائتوی علی العرش^۱» در شش روز شده و در هر روزی به موجب نص: «قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی

۱- اعراف (۷). آیه ۵۴؛ یونس (۱۰). آیه ۳: «همانا پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس بر عرش برآمد.»

یومین و تجعلون له انداداً ذلک رب العالمین و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین ثم ائتوی الی السماء و هی دخان فقال لها و الارض اثتیا طوعاً و کرهاً قالتا اتینا طائعتین ففضیهن سبع سموات فی یومین^۱» یک عالمی از عوالم خلقی خلعت خلقت پوشیده؛ چه به قول بعضی از ثقات مفسرین در روز یکشنبه، ماده ارضیات که عالم عناصر باشد، در روز دوشنبه صور جسمیه که آن جبال و معادن و غیرها باشد، خلق فرموده و روز سه شنبه حیوانات و روز چهارشنبه اقوات آنها که عبارت از نباتات است، آفریده شد و در روز پنجشنبه افلاک و املاک و روز جمعه کواکب و باقی امور سماوی ایجاد یافته. حضرت مولوی را به مقتضی حکمت الهی، مبنی بر شش دفتر گردانید که هر دفتری به ازای یومی از ایام سته خلقت بوده باشد.

دوم، چون وجود انسان که عالم صغیر عبارت از آن است و هر چه در عالم کبیر خلق شده، نمودجی از آن در عالم صغیر هست به موجب نص قرآنی که: «ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین^۲» و کریمه: «هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم ینخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخاً^۳»، از روی اعتبارات سته مذکوره مرکب از شش

۱- فصلت (۴۱). آیه ۹-۱۲: «بگو: آیا شما به آن [خدای] که زمین را در دو روز بیافرید کافر می شوید و برای او محتایان می سازید؟ این است پروردگار جهانیان و در آن کوههایی استوار بر روی آن پدید آورد و در آن برکت نهاد و روزیهایش را در آن در چهار روز به اندازة مقرّر کرد. یکسان و درست برای خوانندگان. سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم. آنگاه آنها را در دو روز، هفت آسمان بساخت.»

۲- المؤمنون (۳۳). آیه ۱۴: «آنگاه نطفه را خون بسته ای ساختیم و آن خون بسته را پاره گشتی کردیم و آن پاره گوشت را استخوانها گردانیدیم. و بر آن استخوانها گوشت پوشانیدیم؟ سپس او را به آفرینشی دیگر باز آفریدیم. پس بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است.»

۳- غافر (۴۰). آیه ۶۷: «اوست آن [خدای] که شما را از خاک آفرید، پس از آن از نطفه و سپس از خون بسته. آنگاه شما را کودکی خورد بیرون آورد. سپس تا به جوانی و نیرومندی خود برسید و سپس تا پیر شوید.»

جزو شده، مولوی هم به متابعت سنت الهی وجوه مثنوی را شش جزو که عبارت از شش مجلد باشد مرکب ساخت.

سیوم آنکه، در اصطلاح صوفیه صافیه کلیات مراتب وجود به قول اصح اکثر این طبقه، شش است؛ احدیت که عبارت ذات فقط است و به عالم غیب نیز مسمی می‌گردد. [و به قول بعضی وحدت که مسمی به تعین اول و برزخ کبری و قابلیت محضر می‌شود^۱] و واحدیت که اعتبار ذات است به اسماء و صفات تفصیلاً و ارواح مجردة که عبارت از عقول عالیه و ارواح بشریه است و ملکوت که حاوی نفوس سماویه و بشریه است و آن را عالم مثال هم گویند و عالم ملک که کنایت از اجسام و اعراض باشد و به عالم شهادت نیز مسمی می‌گردد و عالم انسان کامل که مجلی جمیع مراتب است و مولانا جامی بجمعیت تلك الحضرات در رباعیات تفسیر می‌نمایند. حضرت مخدومی کتاب خود را مبتنی بر حضرات سته گردانیده تا هر حضرتی از حضرات این کتاب میمنت نصاب، هر مرتبه از مراتب سته وجود را بر صفحه ظهور و بیان نگارد و بیان اسرار و حقایق آن نماید.

چهارم آنکه، چون عالم مشتمل بر جهت سته است - فوق، تحت، قدام، خلف، یمن، یسار - مثنوی را محتوی بر مجلدات سته گردانید تا هر جلدی بیان اسرار جهتی از جهات سته را شامل باشد؛ چنانچه در اول دفتر سادس می‌فرماید:

ای حیات دل حسام‌الدین بسی میل می‌جوشد به قسم سادسی

شش جهت را نور ده زین شش صحف کی یطوف حوله من لم یطف^۲

پنجم آنکه، نزد ارباب سیر و سلوک معنوی تا بر اطوار سبعة که طبع و نفس و قلب و روح و سر و خفی و اخفی است عبور و مرور واقع نشود، مقرر است که سالک به مراتب علیا واصل نمی‌گردد و صوفی به منتهای مطلب خود نمی‌رسد. از آن جمله، عبور بر

اطوار سته در حیث امکان بشری به عنایت ایزدی می‌گنجد و طور سابعه که اخفی است، موقوف به موهبت خاص است و به برکت و قوت سیر اطوار سته عروج بر مدارج [و^۱] صعود بر معارج آن میسر می‌شود. هر ظعنی از دفاتر سته مثنوی، اشعار اسرار یک طوری از اطوار سته می‌نمایند و همان قسم که ترقی و تصاعد به طور دیگر روی می‌دهد، در این کتاب هم غواص بحر معنوی را درزی تازه و گوهری بی اندازه از هر جلد به دست مراد در می‌آید و صعود بر مراتب حقایق و معارف محصل می‌گردد و سخن درجه درجه و طبقه طبقه بالا می‌رود و به نیروی مطالعه این شش دفتر و تیسیر مطاوعت و متابعت اسرار آن، بی شک سعادت عبور بر طور هفتم که اعلی و اخفی مراتب سلوک است، آسان می‌شود. و اگر سیر و سلوک معنوی را به طور حضرات خواجه‌های نقشبندیه - رحمهم الله تعالی - که ایشان از قلب شروع در سیر و سلوک باطنی می‌فرمایند و نزد ایشان اطوار سته معتبر است اعتبار نموده شود، این تکلفات در کار نیست و تشبیه تمام تر می‌شود. ششم آنکه، العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان؛ واقع شده و علم ادیان به صحت ابدان موقوف است و لهذا حفظ بدن واجب آمده و آن موقوف به مراعات سته ضروری مشهوره است که در کتب حکمت به این طریق ذکر یافته؛ اسباب الضروریة سته: اجناس احدها الهواء المحيط بالابدان؛ و ثانیها ما یوکل و یشرّب؛ و ثالثها الحركة والسکون العدنیان [البدنیان؟]، و رابعها الحركة والسکون النفسانیان؛ و خامسها النوم والیقظة؛ و سادسها الاستفراغ والاحتباس. همچنین اطعان سته مثنوی از سته ضروریة وجود دین محمدی و اطلاع بر اسرار آن، از شرایط استحکام و ارکان یقین ملت احمدی است و تا کسی از مکنونات و مطویات معادن و مخازن سته مثنوی مطلع نگردد، صحت اعتقاد و اصول دین و یقین به اعتقاد بنده - تفصیلاً و تکمیلاً - او را محصل نمی‌آید. وللناس فیما یعشقون مذاهب.

و آنکه ناموزونان و بی‌اصولان عالم سخنرسی در حق حضرت مولوی بنا بر ناسختگی و سخافت طبع این اعتقاد دارند که در مثنوی رعایت قافیه منظور نداشته، از صابطة ظاهر شعر بعضی جاها تجاوز و عدول ورزیده باشند و این دو بیت را که هنگام سکر و بحران مستی حقیقت از آن لایعقل سغراق [مستغرق؟] عشق ایزدی صادر شده، از روی ناهمیدگی و ناقص طبعی مستند و متمسک دور از کار خود می‌گردانند که:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
کیف یأتی النظم لی والقافیة بعد ما ضاعت اصول العالیة^۱

همانا دلیل ناموزونیت و بی‌قافیگی وجود آن جماعت تواند بود؛ چه در کل مثنوی حین تکرر مقابله و مطالعه به امعان فکر و نظر قافیه سنج حضار و اهالی محفل حقیقت آیین مقابله و ملاحظه نمودند، هیچ جا بی‌قافیه و بی‌قاعده مجوزة اهل این فن به نظر در نیامده و ذره‌ای [از] جاده سلاست و فصاحت و بلاغت و تناسب الفاظ و قواعد مقررة شعری تخلف و انحراف ظاهر نگشت. و اگر از این عالم چیزی در نسخ سقیمه بوده باشد، غلط راقم و تحریف کاتب و ناهمیدگی قاری و تجنیس خوانی و تصحیف‌دانی از فهم و ادراک عاری خواهد بود؛ مثل این دو بیت که در دفتر دوم در آخر داستان مشورت خدای تعالی واقع شده:

یک زمان بگذار ای همزه ملال تا بگویم وصف خال از آن جمال
در بیان ناید جمال خال او هر دو عالم چیست عکس خال او^۲
لفظ خال در مصرعین بیت اخیر اگر به یک معنی واقع شود، خلاف قاعده مقررة قافیه است و ظاهر بینان عالم شعر فهمی، این را بی‌قافیه می‌نامند. اگر یکی را به (خای معجمه) و دیگری را به (خای مهمله) خوانده شود، اطلاق لفظ حال که به جهت تحول

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۱۷۲۷؛ ج ۵، بیت ۱۸۹۳.

۲- همان، ج ۲، بیت ۹۱-۱۹۰.

مسمی به حال شده، به ذات پاک ذوالجلال که محور الاحوال است تا حال کسی نکرده و نمی‌تواند کرد؛ چنانچه مولوی در دفتر سیوم در داستان مشغول شدن عاشق به معشوق می‌فرمایند:

آنکه او موقوف حال است آدمیست کو گهی افزون و گاهی در کمی است
آنکه گه ناقص، گهی کامل بود نیست معبود خلیل آفل بود^۱

و حال آنکه هر دو به (خای معجمه) است و هر کدام معنی علیحده دارد؛ چه خال به اصطلاح صوفیه مرتبه‌ای است از مراتب یقین حق، چنانچه شمس‌الدین محمد مغربی می‌گوید:

فالکون خال قد بدا من خده و لقد تجلی خده من خاله

پس خال اول، در بیت حضرت مولوی به معنی گونه باشد که عبارت از اعتبار حسن وجود است و خال ثانی، به معنی یقین حق، هر گاه اختلاف معنی در خالین ثابت گشت، قافیه درست باشد. و اگر به (خای مهمله) خوانده، حال را به معنی شأن مراد داشته شود هم می‌شود. و در این صورت در تقدیر هم تخفیف حاصل می‌آید و به این قدر تکلف احتیاج نمی‌افتد. و در این بیت که در بیان مثال ظن و یقین در علم، در ورق بیست و پنجم دفتر سیوم:

او نیفتد در گمان از طعن شان او نگرود در دمنده از طعن شان^۲

طعن اول، به معنی طعن زدن و طعن ثانی، به معنی نیزه زدن است. و اگر ضمن به (ضاد معجمه) و (عین مهمله) که در لغت به معنی کینه آمده خوانده شود هم به حسب معنی و هم به حسب قافیه درست است. و نیز این بیت که در دفتر اول در داستان رنجیدن شیر از دیر آمدن خرگوش واقع شده:

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۴۲۵ و ۱۴۲۹ [با اختلاف مصرع اول: آنکه یک دم کم دمی کامل بود (نیکلسون)].

۲- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۵۱۹.

پوست باشد مغز بد را عیب پوش مغز نیکو را ز غیرت عیب پوش^۱

عیب اول، به معنی نقص [و عیب ثانی در لغت به معنی بقچه و پرده؛ چه در مصرع اول، عیب به معنی نقص درست می آید^۲]. ثانی بر تقدیری که به (عین مهمله) خوانده شود، اصلاً به این معنی درست نیست؛ چه مغز نیکو را که از غیرت باید محفوف ساخت عیبی نمی باشد و عیب را در آن راه نیست و همین معنی پرده، پرده پوش عیب این معنی می گردد. و اگر به (عین معجمه) خوانده، غیب را به معنی پرده و نهان مراد داشته شود هم وجهی دارد و به این قدر تکلف احتیاج نمی آید. و ظاهر بینی اگر از لغت خبر نداشته باشد و تفاوت نقطین در معنی در نیابد و این ابیات را بی قافیه گوید، دلیل بر بی قافیگی اوست نه مثنوی. در این صورت اعتراض ارباب مجاز بی موقع و بی جاست؛ مجاملاً امثال این ابیات را به محفل مجاز سخن رسی و قافیه سنجی فرود آوردن و بر این طور بزرگی که ظاهر الفاظش این همه اغلاق حالی و قالی داشته باشد، اعتراض نمودن به غیر از سخافت عقل و نادانی ثمره نمی بخشد و سوای ورود اعتراض بر معترض نتیجه نمی دهد. بی شایبه تکلف و غایله تعسف و اغراق سخن و مبالغه تکلم و قطع نظر از لذات معانی بکر و حسن شواهد فکر، ظاهر الفاظ مثنوی آن قدر لطافت و حلاوت دارد که بعد از تذکار آن اگر مدتی کام و دهان خود را قاری بلیسد و سامع تکرار مسموعات نماید، احساس عذوبت و شیرینی در ذائقه و سامعه خود می کند و اثر ذوق و شوق آن در باطن صاحب ذوق باقی می ماند.

آب حیوان خوان، مخوان این را سخن روح نو بین در تن حرف کهن^۳

هر گاه اهل مجاز را از تکرار و تذکار این عارف ایزدی این همه ذوق و لذت حلاوت بخش کامروا گردد، آنها را که محرم این اسرار و مقرب این درگاهند، از مطالعه و مشاهده این نگارخانه چنین حقایق چه لذتها و حلاوتها خواهد بود!

۲- نسخه مج.

۱- مثنوی معنی، ج ۱، بیت ۱۰۹۸.

۳- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۲۵۹۶.

تا چه با پهناست این دریای عشق تا چه لذتهاست در سودای عشق^۱

*

لذتی دارد این سخن تازه که برون شد، همی ز اندازه

و نیز بعضی را گمان آن باشد که ابیاتی که در این مثنوی نسبت به مثنویهای دیگر افزوده و به حسب کمیت زیاده بر دو هزار بیت بر اکثر نسخ مزیت حاصل نموده، الحاقی است. و بعض آن، شعر سلطان ولد - ولد خلف حضرت مولوی - می تواند بود؛ حاشا که چنین باشد! این ابیاتی که در حین تکرار مقابله از نسخ دیگر بر حاشیه نوشته به متن درآورده شده، همه به حسب سلاست و جزالت و ربط و مناسبت لفظی و معنوی از عالمی است که دانه از تسبیحی یا نگینی از نگین دانی یا ورقی از کتابی یا جزوی از اجزای خاتم بندی یا عضوی از اعضای بدنی افتاده باشد و استادان کامل صناعت ماهر به حسن سعی و نیروی کاردانی، افکار دقیق و آرای رفیق را باهم رفیق گردانیده، دریای بی پایان عالم تنبّع و تفحص را برهم زند و به غواصی طبیعت درّی برآورده، در رشته حقیقت کشند؛ یا نگین را در نگین دان نشانند؛ یا ورق را نوشته در کتاب به محلش گذارند؛ یا جزو خاتم را در مکانش نصب کنند؛ یا جبر کسر و نقص عضو بدنی نمایند؛ گنجایش دارد که از باب بصیرت که سالها اوقات شریفه خود را صرف تحقیق و تشخیص اصطلاح و طرز این کتاب حقیقت قباب نموده، مکرر در ملازمت بزرگان این فن سنده کرده باشد و در اصل خلاصه عمرشان به سخن پژوهی و سخن شناسی و تفرقه حسن و قبح مراتب سخن رسی بذل باشد. از طرز خاص مثنوی که آیه: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» در امتیاز

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۱۱۰۹ [در نسخه نیکسون: تا چه عالمهاست در سودای عقل/ تا چه با پهناست این دریای عقل].

۲- الاسراء (۱۷)، آیه ۸۸: «گو، اگر آدمیان و پریان فراهم آیند تا مانند این قرآن بیارند هرگز مانند آن نیارند هر چیزی بر هیچی از آنان بار و همبست برخی باشند».

مصدّق حال آن می‌تواند بود و هیچ فردی از افراد انسانی را بعد از مولوی آن حالت و رتبت و قدرت نصیب نشده که مثل این می‌تواند گفت و اگر می‌بود، چنانچه خمسه و کتب دیگر را مردم جوابها گفته‌اند. اگرچه آن هم مثل آنها نیامده. این را هم جوابی می‌بود تا سخن الحاقی دیگران که به عینه از عالم بی‌نه و رقعہ بر جامهٔ زربفت خلافت و رکاکت آن ظاهر است، تفرقه و تمییز نتوانند کرد و هر چه از این عالم باشد به میزان طبیعت ناسنجیده طباع سلیمه و اذهان مستقیمه تجویز تحریر و تصدیق تسطیر آن توانند نمود. هر کس این ظن در حق ابیات زیادتی این مثنوی داشته باشد، محل ورود «ان بعض الظن اثم»^۱.

منگر این حرف این دم در نظر شد ممثّل سرنگون اندر سقر
ای حسام‌الدین تو دیدی حال او حق نمودت پاسخ احوال او^۲

لله الحمد والمنة که این بی‌بضاعت عاصی اگرچه در عنفوان شباب و ریعان جوانی به تتبع اشعار آبدار شعرای نامدار متقدمین و فصحای عالی‌مقدار متأخرین که بیشتر آن محتوی بر مدح و ثنای سلاطین و ملوک و تعریف خط و خال شاهدان دنیوی است و تحریر و تألیف دیباچهٔ بتخانه و تزئین و ترتیب شمسهٔ دیوان که منتخب آخوند مولاتای محمد صوفی است و تبیین و تشریح احوال شعرای آن پرداخت و در انشا و مقامات انشاء رسایل و خطب ظاهری کوشید و اوقات شریفه را که مانند عمر بدلی ندارد بلاطایلات و مزخرفات عالم قال صرف نمود، اما در آخر به رهنمونی و مساعدت سعادت و هدایت بخت و دولت به توفیق تعمیر کعبهٔ مقصود و قبلهٔ مراد که عبارت از تصحیح و تتبع و تلمذ مثنوی مولوی و تسطیر این دیباچه که مسمی به مرآت المثنوی است و به مدلول کریمه: «و من دخله کان آمناً» هر که به این کعبه پناه برد و توسّل

۱- الحجرات (۴۹)، آیه ۱۲: «از بسیاری از گمانها دور باشید، زیرا برخی از گمانها گناه است.»

۲- این ابیات در از دریا به دریا یافته نشد.

۳- آل عمران (۳)، آیه ۹۷: «هر که در آن خانه درآید ایمن است.»

جست، از تسویلات نفس و شیطان امن و نجات یافت، از مخاطر و مخاوف دنیوی و عقبی است، موفق گشت و عاقبت محمود گردیده، انجام کار و مآل حال این تباہکار بر خیر و صلاح و فوز و نجاج منجر شد. امیدوار است که جمیع قاریان و طالبان اسرار این مطلع اتوار ایزدی به بهرهٔ وافر و حظّ کامل فایز گردند و به صدقهٔ ایشان نیازمند هم ایمان عطای و هبی از فریب آباد دنیا بیرون برده، عاقبت محمود و خاتمت مسمود بیابد. ان شاء الله تعالی. و چون در کمیت ابیات و نثر عنوانهای مثنوی اختلاف روایات بود و تعدّد و تعداد اعداد بر السنه و افواه خاص و عام مذکور می‌گشت و این به تجربه و تتبع مشخص شد که دیگر بیتی که قابل نوشتن باشد خارج این مثنوی نمانده و اگر احیاناً ظاهر شود، متروک و مطرود از باب تتبع و اصحاب حقیقت خواهد بود، ابیات و نثر عنوانهای هر دفتر را از قرار واقع تعداد نموده، بر پشت هر دفتر نوشت و میزان هر شش دفتر را بالا برده، بر پشت کل کتاب تحریر نمود که بر محاسبان و متفحصان دفاتر حقایق روزگار کمیت منظوم و مثنوی مثنوی محقق گردد و ترددی و اختلافی باقی نماند. و نیز چون مثنوی بحری است زخار و دریایی است ناپیداکنار و هر کس را اطلاع و استحضار بر جزئیات آن نه؛ که به غواصی طبیعت درّی از بحار ستهٔ آن تواند برآورد و به نیروی قوت حافظه هر قصه و داستانی که خواهد فی الفور تواند پیدا کرد و داند که در کدام دفتر است و کجا واقع شده. و از زمان نظم مثنوی که در ششصد و شصت و دو هجری واقع شده، در اول دفتر دوم حضرت مولوی ایراد فرموده‌اند:

مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششصد و شصت و دو بود^۱

در این تحقیقات و تنقیحات جرح و تعدیل بسیار یافته و مغشوش شده بود، بر حواشی ابیات و آیات و احادیث و لغات و اختلاف نسخ درهم گشته و از خلف صدق که باعث بقا و موجب ابقاء نسخ می‌گردد و «الباقیات الصالحات»^۲ به قولی مفسر از آن است، لابد بنا بر

۱- مثنوی معنوی، ج ۲، بیت ۷.

۲- انکهف (۱۸)، آیه ۴۶: «و کارهای نیک بایدار.»

آن از روی آن یک دفعه نسخه مسلمه پی کاتبی که مثنوی دان و مثنوی خوان و چند مرتبه طرف مقابله و حریف مذاکره بود، پاکیزه نویسانیده، آیات مسلمه حواشی را به متن درآورد و آیات و احادیث و اقوال و لغات را بر حاشیه به قید هندسه که معلوم شود که هر آیه و حدیث و قول و لغت به کدام بیت متعلق است مسطور گردانید. دفعه خامسه آن نسخه مسلمه را با نسخه اصل که به اعتقاد بنده در صحت آن شک و ریب نمانده بود، با سه چهار نسخه دیگر مقابله نمود و این نسخه ناسخه را از روی نقل که به منزله اصل بلکه بهتر از اصل به مراتب شده بود به تحریر درآورده، باز مقابله نمود که سعادت ششم مقابله و تکرار که نوربخش شش جهت عالم همان تواند بود، در این مرتبه بتوفیق الله تعالی و عونه محصل و محقق گشت. و نیز بعد از فراغ این مقابله‌ها، چون تذکار و تکرار مثنوی این نیازمند را به منزله غذای طبیعت و قوت روح شده و مطالعه و مذاکره آن صیقل زنگ زدای آینه خاطر است و از کتب متفرقه که ارباب ارشاد در ابتدای سلوک جهت مسترشد برای تذکره قرار داده‌اند، از مثنوی شوق‌انگیزتر و شورآمیزتر کتابی نیست، چند مرتبه دیگر - چه به طریق دعوت که از اکابر به آن مأذون گشته و چه بر سبیل شوق و ذوق باطن - عبور و مرور در واقع شده که هر عبوری در تصحیح و تنقیح و تشریح و بی‌شک شیرین ساختن خردده‌کاریهای لفظ و معنی، دخل تمام داشت.

بر ملولان این مکزّر گردنست نزد من عمر مکزّر بردنست

شمع از برق مکزّر بر شود خاک از تاب مکزّر زر شود

استدعا و التماس از مطالعه و مقابله و مباحثه کنندگان این مخزن اسرارالهی و نقادان و صیرفیان این نقود عوارف معارف نامتناهی آن‌که، چون این کتاب حقیقت نصاب به حسب غموض معانی غامضه حکم طلسم ربانی دارد و در معنی، قرآن فارسی است و حکیم سنایی - علیه الرحمه - این سه بیت که:

کردی از نیستی به من نسبش دیو قرآن پارسی لقبش
چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را برین نمط گفتار
گویمت گر کنی ز من تو سؤال این نکوتر بسی ز سبع طوال

اگرچه درباره حقیقه الحقیقه فرموده‌اند، اما در این باب بیشتر صادق می‌آید و آنچه بالقوه آن بوده، در این جا به فعل آمده. و اگر حکیم بر دقائق این مخزن اسرارالهی اطلاع یافتی و این مظهر انوار ایزدی به او رسیدی، یقین این سه بیت را از صفحه کتاب خود حک نمود، بر عنوان کتاب ثبت کردی و این نقش بدیع را بر شمسه ایوان این نسخه نگاشتی و تخم این سعادت در مزرعه حیات خود کاشتی، و مانند کلام صمدانی، او را بطن است و هر کس به قدر حالت و اعتقاد خود به کنه آن پی می‌تواند برد و بهره‌ور شد. و عمری صرف تشخیص و تحقیق این نسخه شده و به مقتضی جوش طبع و شوق باطن حضرت مولوی از مقوله به مقوله و قصه به قصه انتقال فرموده‌اند و مانند طلع منضود سخن در میان سخن درآمده و شاخ در شاخ شده و تا موضوع و محمول قضیه و سابق و لاحق داستان و مبتدا و خبر و قصه و سررشته اول و آخر سخن در دست نباشد، به محض سلیقه شعر فهمی و ادراک رسمی عرفی که اهل عالم آن را سخن رسمی قرار داده‌اند، خوب نمی‌توان فهمید؟ زود زود در مقام اصلاح و تصحیح و تبدیل و تغییر این نشوند و قلم به جرح و تعدیل آن نرانند و اگر ظاهر عبارت که مخالف تصحیح این نسخه صحیحه باشد، در مثنویات دیگر به نظر درآید و معنی مجازی به مقتضی وسعت میدان که لازمه سخن داشته باشد، اولی آن است که آن را به منزله سراب این وادی تصور نموده، عین آب فرانگیرند و محض روپوش و نعل وازگونه عالم حقیقت شناسند؛ چه به اندک تعمق فکر و امعان نظر، صدق این مقال بر صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم مبرهن و مبین می‌گردد و بر فطن عارف حقیقت، این دعوی مخفی و مستور نمی‌ماند.

گر بگويم شرح اين بي حد شود خطبه ام هشتاد من کاغذ شود^۱

اگرچه به جهت منع و زجر عام فهمان ظاهرپرست از تصرفات ناقصه فاتره در اين باب تاکيد و مبالغه از حد رفته و تحريفات فاسده که از مآثر اقلام کتاب جهالت مآب در کتب و نسخ به نظر درآمده باعث بر اين شده، اما انسان جايز الخطاست و اوليا و انبيا با وجود حفظ و عصمت از سهو و زلت مصون و محفوظ نيستند؛ چنانچه قصه آدم و داود - علي نبينا و عليه السلام - معروف است. گویند امام شافعی - رضی الله عنه - کتابی تصنيف نمود و صد مرتبه به اتفاق شاگردان استاد سيرت و تلامذه اساتذہ سيرت به مقابله و تصحيح آن تقيد ورزيده و در هر مرتبه آن کتاب محتاج به اصلاح ظاهر شد و تصرفی بر آن افزود. از عالم غيب معنی کریمه: «افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»^۲ بر ضمير آن صاحب علم لدنی مکشوف گرديد و به عجز مقرر آمده، ترک سعی و اجتهادی که در اين ماده داشت، نمود و صحت آن را به حفظ حفيظ وا گذاشت. هرگاه بزرگانی که امروز بقای دين و يقين به آثار ايشان قايم است، در اين مواد به عجز و قصور معترف آیند و به غير از کلام مجيد که حفظ مطلق به مقتضی: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»^۳ حافظ و ضابط اوست، هيچ کس را در حفظ صحت هيچ کتابی اين دعوی نمی رسد، من ناقص را اين دعوی کردن و علم عدم سهو و خطا در ميدان سخن برافراشتن عين سهو و ابي الکتاب ان يصحح امری است مقرر غایتش.

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۲۴۴۱.

۲- النساء (۴)، آیه ۸۲: «آيا در قرآن نمی انديشند؟ و اگر از نزد غير خدا می بود در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسيار می يافتند».

۳- الحجر (۱۵)، آیه ۹: «همانا ما اين ذکر [قرآن] را فرو فرستاديم، و هر آينه ما نگاهدار آنيم».

ذکر سلسله شريفه حضرت مولوی معنوی رومی - قدس الله سره العزيز اميرالمؤمنين علی - کرم الله وجهه - تلقين کرد بصری را؛ حسن بصری حبيب عجمی را؛ حبيب عجمی داود طائی را؛ داود طایبی معروف کرخی را؛ معروف کرخی سري سقطی را؛ سري سقطی جنید را؛ جنید شبلی را؛ شبلی محمد زجاج را؛ محمد زجاج ابوبکر نساج را؛ ابوبکر نساج احمد غزالی را؛ احمد غزالی خطیبی را؛ خطیبی شمس الائمه سرخسی را؛ شمس الائمه سرخسی خدمت مولانا بهاءالدين محمد - معروف به بهاء - ولد - را؛ بهاء ولد بلخی سيد برهانالدين محقق ترمذی را؛ محقق ترمذی مولانای جلالالدين محمد را؛ مولانای جلالالدين محمد رومی مولانا شمسالدين تبریزی را؛ و مولانای شمسالدين محمد تبریزی مولانا بهاءالدين ولد را؛ و مولانا بهاءالدين ولد تلقين کرد فرزند خود جمالالدين امير عارف را - در سن دوازده سالگی - بعد از وفات چلبی حسامالدين بر تخت خود نشاند و خويشتن از او دور بنهشت و فرمود که اين حضرت عارف ما شيخ کامل است و الشعبة الثانية من شجره الثانية. و آن چنان است حضرت مولانا - قدس سره - تلقين کرد خليفه خود چلبی حسامالدين چلبی عارف را، و همچنين بر موجب اشارت و عنایت الهی: «و آتيناہ الحکم صيماً»^۱، حضرت مولانا تلقين کرد کلمه الله در مهر مبارک حضرت چلبی عارف را، و همچنين جلالالدين عارف برادر و مرید خود چلبی شمسالدين امير عابد را و صلاحالدين امير زاهد را و حسامالدين امير واجد را - رضوان الله عليهم اجمعين. و همچنان شمسالدين امير عابد را تلقين کرد خدمت سلالة الاوليا، ذرت التاج اصفياء، وارث اسرار انبياء، بهاءالدين شاهزاده امير عالم را و برادرش مظفرالدين امير عادل را - قدس الله سر السابقين و ابد عمر العاشقين الباقين والحمد لله رب العالمين؛ تمت.

*

۱- مريم (۱۹)، آیه ۱۶: «و او را در کودکی حکمت داديم».



این سطور چند در قر و شأن تفاعل این کتاب

از خوارق این کتاب میمنت نصاب اگر خواهد شمه [ای] نویسد، دفترها املا باید کرد. اما بعضی نوادر که در هر دفعه اضعف عباد عبداللطیف را به حسب تفاعل مشاهده افتاد، به طریق یادداشت مرقوم قلم صدق رقم می گرداند. جو توفیق تصحیح و تحقیق و تشریح که ذره احقر را در ماده این نسخه مبارکه روزی شده، همه از امداد و امداد روح پرفروغ حضرت مولوی - نورالله مرقده - می داند، روزی به خاطر رسید که هر چند این معنی به منزله علم الیقین رسیده اما در مثنوی دیده شود تا به درجه عین الیقین رسد. دفتر اول باز کرد، این بیت برآمد:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست^۱

در ایام دیوانی صوبه دکن، در سنه ۱۰۲۸ این غریب را به تقریبی مهاجرت از برهانپور دست داد به دناور زمین کیسومار و عبور واقع شد. و به یک سببی روزی چند در آن جا توقف نموده، منتظر امری می بود؛ اتفاقاً توابع خبر آوردند که خواجه تقی بیوتات که مجدداً به دیوانی دکن رفته بود به مجرد رسیدن برهانپور وفات یافت. اگرچه در امثال این اخبار جای تعجب نیست - چون بعینه واقع شده بود - تحیر دست داد، رجوع به مثنوی معنوی نموده شده؛ این بیت برآمد:

گفت که انا الیه راجعون^۲

صاحبش از برهانپور خبر رسید، همچنان بود.

در حینی که عساکر منصور، از اجمیر به همراهی شاهزاده غفران پناه شاه پرویز متوجه مالوه و دکن بود و دیره به نزدیک کهناتی چانده مقرر شد که احماک و اقبال را در قلعه رنهور بگذارند و خزانه و بعضی رخوت را اعیان دولت به آن قلعه فرستادند، چون این نیازمند را تعلق تمام به این کتاب که حاصل عمر خود می داند، در آن وقت بسیح [۹]

۱- مثنوی معنوی. ج ۱، بیت ۲۲۱.

۲- در از دریا به دریا یافته نشد.



متعه نشده به خاطر رسید که در باب بردن و گذاشتن این کتاب رجوع به همین کتاب که لسان الغیب است نماید و به هر چه فرماید عامل آید؛ این بیت برآمد:

خیر باشد اوستا این درد سر^۱

پنج شش روز بر این نگذشته بود که منصوبه واقع شد که این سالک طریق حیرت را - خواهی ناخواهی - معاودت به جانب اجمیر و آگره دست داد و به آن وسیله فیوضات الهی و فتوحات دینی و دنیوی محصل گشت و سه سال علی الاتصال در دارالخلافة به کمال عافیت گذشت.

در حینی که از دارالخلافت آگره متوجه برهانپور بود، در مقام سهور اواسط شهر صفر سنه ۱۰۳۶، در افواه خبر وفات شاهزاده غفران پناه سلطان پرویز سنوح پیدا کرد و چون واقعه عظیم و حادثه جسیم بود به مثنوی رجوع شد، این بیت برآمد:

فانی حق شوکه تا یابی بقا^۲

روز دیگر خطوط رسید که هفتم صفر، این حادثه غم اندوز و جهانسوز واقع شد.

منابع

- ۱- قرآن کریم؛ ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبی، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۲- از دریا به دریا؛ محمد تقی جعفری، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۳- تاریخ تذکرةهای فارسی؛ احمد گلچین معانی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۴- حدیقة الحقیقة؛ سنائی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، چاپخانه سپهر.

۲- از دریا به دریا یافته نشد.

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۶۰۱.

- ۵- الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ شيخ آقا بزرگ تهراني، دارالاضواء، بيروت، چاپ سوم ۱۴۰۳/هـ/۱۹۸۳ م.
- ۶- عمل صالح؛ محمد صالح كنبوه، تصحيح دكتور وحيد قريشي، مجلس ترقى ادب، لاهور.
- ۷- فرهنگ معين؛ دكتور محمد معين، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ هـ.ش.
- ۸- فرهنگ نويسي فارسي در هند و پاكستان؛ دكتور شهريار نقوي، وزارت فرهنگ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ هـ.ش.
- ۹- فهرست مشترك نسخه‌های خطی فارسی پاكستان؛ احمد منزوي، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۱۰- فهرست نسخه‌های خطی فارسی؛ احمد منزوي، مؤسسه فرهنگي منطقه‌ای، تهران، ۱۳۴۹ هـ.ش.
- ۱۱- فهرست نسخه‌های فارسی موزه ملي پاكستان؛ سيد عارف نوشاهي، مركز تحقيقات فارسي ايران و پاكستان، اسلام آباد، ۱۳۶۲ هـ.ش.
- ۱۲- لغتنامه دهخدا؛ علي اكبر دهخدا، تهران، ۱۳۴۶ هـ.ش.
- ۱۳- مآثر الامراء؛ شاهنواز خان، ايشياتيك سوسائتي، كلكته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م.
- ۱۴- مثنوي معنوي؛ نيكلسون، انتشارات اميركبير، چاپ اول ۱۳۶۳ هـ.ش.
- ۱۵- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم؛ محمد فؤاد عبدالباقی، القاهرة، دارالكتب المصريه، ۱۳۶۴ هـ.ش.
- ۱۶- نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر؛ علامه عبدالحی بن فخرالدين الحسنی، دایرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد، چاپ سوم ۱۴۱۱/هـ/۱۹۹۰ م.